



فلسفه برای دختران

رساله‌های زنان در تاریخ فلسفه
دعوت به زندگی فکری

ملیسا شو و کیمبرلی گارچر

کامران شهبازی
فاطمه عباسی

www.ketab.ir



سرشناسه	ملیسا شیو و کیمبرلی گارچر
عنوان و نام پدیدآور	فلسفه برای دختران/ ملیسا شیو و کیمبرلی گارچر؛ مترجمان کامران شهبازی، فاطمه عباسی؛ تهران: نشر جمهوری، ۱۴۰۳.
مشخصات نشر	۴۲۰ ص
مشخصات ظاهری	۹۷۸-۶۰۰-۴۶۸-۱۶۹-۸
شابک	فیفا
وضعیت فهرست نویسی	فلسفه
موضوع	شهبازی، کامران، مترجم
شناسه افزوده	عباسی، فاطمه، مترجم
شناسه افزوده	B۲۱
مبندی کنگره	۱۰۸/۲
مبندی دهکده	۹۵۳۶۵۱۲
شماره کتابخانه	

www.ketab.ir

Philosophy for girls

• فلسفه برای دختران

ملیسا شیو و کیمبرلی گارچر

نشر: جمهوری، چاپ اول ۱۴۰۳

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۸-۱۶۹-۸

دبیر مجموعه: آزاده زارع

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: ترنج

صفحه آرایی: تحریریه نشر جمهوری

ویراستار: الهه باقری مستحضر

حق چاپ برای ناشر محفوظ می ماند

جمهوری



دفتر و فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب، فخررازی، شهدای ژاندارمری غربی، شماره ۱

تماس: ۰۹۱۹۱۹۹۳۷۹۶-۰۲۱۶۶۴۸۵۱۱۴

فروشگاه ۱: خیابان جمهوری، مقابل خیابان صف، شماره ۲۳۰

تماس: ۰۲۱۳۳۹۳۰۳۹۰

 jomhooripub.com

 jomhooripublication

 nashre.jomhoori@gmail.com

۹	پیش درآمد
۱۳	بیدار می شود
۱۷	کسی می شود که هست
۲۲	مقدمه
۳۷	بخش اول
۳۹	فصل اول
۵۵	فصل دوم
۷۲	فصل سوم
۸۹	فصل چهارم
۱۰۸	فصل پنجم
۱۲۵	بخش دوم
۱۲۷	فصل ششم
۱۵۳	فصل هفتم
۱۷۰	فصل هشتم
۱۸۶	فصل نهم
۲۰۲	فصل دهم
۲۱۹	بخش سوم
۲۲۱	فصل یازدهم
۲۳۸	فصل دوازدهم
۲۵۶	فصل سیزدهم
۲۷۲	فصل چهاردهم
۲۸۶	فصل پانزدهم
۳۰۵	بخش چهارم
۳۰۷	فصل شانزدهم
۳۲۴	فصل هفدهم
۳۳۸	فصل هجدهم
۳۵۲	فصل نوزدهم
۳۶۸	فصل بیستم
۳۸۵	منابع
۴۱۹	نمایه

پیش درآمد
 پرسفونه^۱: دعوت
 ملیسا شو^۲

γνώθι σεαυτόν^۳

این داستان، همانند هر داستان خوب دیگری، با یک دختر آغاز می‌شود. هنگامی که با این دختر آشنا می‌شویم، از آستانه‌ای می‌گذرد و زندگی‌اش دگرگون می‌گردد. او با پای گذاشتن به دنیایی عجیب، تغییر می‌یابد و همان دختری می‌شود که هست. این دختر پرسفونه است.

خلاصه داستان پرسفونه از این قرار است. همانند اوروپه^۴، اوریتی^۵ و دیگر دوشیزه‌های افسانه‌ای که بیشتر وقتشان صرف گل چیدن می‌شود، پرسفونه نیز جزو همان قصه‌هایی است که در آن‌ها، پیر مرد هاوان را شکار می‌کنند. اگرچه روایت‌های مختلف این داستان در جزئیات متفاوت هستند، اما در اساطیر

۱. پرسفونی یا پرسفون (به یونانی: Περσεφόνη)، کهن‌الگوی دخترانگی است که ریشه آن به اساطیر یونان و روم باستان برمی‌گردد. پرسفونه دختر زئوس و دیمتر و همسر هادس، خدای دنیای مردگان است. پرسفونه به دو صورت پرستش می‌شد: یکی به‌عنوان دوشیزه و دیگری به‌عنوان ملکه جهان زیرین. هومر او را به‌شکل شاهزاده خانمی باشکوه، قدرتمند، رعب‌انگیز، ارجمند، محترم و مقدس توصیف می‌کند که نفرین‌های زندگان را در خصوص ارواح مردگان به اجرا درمی‌آورده است. م

2. Melissa M. Shew

۳. این عبارت که به «خودت را بشناس» ترجمه می‌شود، پندی است که سردر معبد مقدس دلفی در یونان باستان نوشته شده بود. منظور این است که هر سروش پندآموزی که از خدایان می‌رسد، اگر قرار باشد به‌منزله پند فهمیده شود، لازمه‌اش این است که فانیان (آدمیان) وظیفه خودشناسی را در طی سفر فلسفی مادام‌العمرشان بر عهده بگیرند.

۴. Europa (به یونانی: Ευρώπη) از اساطیر یونان باستان، دختر آگنور و تلفاسا و همسر زئوس است. زئوس او را در حال بازی با پریان دریایی دید، او را فریفت و به جزیره کرت برد. م

۵. Orithia. دختر ارختئوس که توسط بورئاس (خدای باد شمالی و سرما) ربوده می‌شود. م

اصلی باستان آمده که هادس، خدای جهان زیرین، پرسفونه را می‌رباید.^۱ تقریباً تمام روایت‌ها از اسطوره پرسفونه، پس از ربایش مسیر مشابهی را دنبال می‌کنند. می‌دانیم که پرسفونه همسر هادس می‌شود و حکومت مشترک بر دنیای مردگان نصیبش می‌شود. همچنین، می‌دانیم که وقتی رشد شخصیت پرسفونه کامل می‌شود، در اسطوره‌های بعدی به شخصی مرموز ولی ثابت‌قدم تبدیل می‌شود که قهرمان‌های یونانی در زندگی و سفرهایشان با او مواجه می‌شوند.^۲ جنبه‌های اساسی این اسطوره را می‌دانیم، ولی در واقع راجع به پرسفونه و داستانش اطلاعات کمی داریم؛ به‌طور خاص، هیچ چیزی از دیدگاه او نمی‌دانیم.

بیشتر راجع به دمتر، مادر قدرتمند و شهر آشوب او می‌دانیم. عواطف و دیدگاه‌های دمتر آشکارند: چیزی را ناگفته باقی نمی‌گذارد. در یک‌جا، وقتی دخترش گم می‌شود، سراسیمه و تنها، نالان و خشمناک می‌شود. فریادش به جایی نمی‌رسد و خودش را خنج می‌کشد. وحشت وجودش را فراگرفت.

۱. «اساطیر اصلی باستان» عمده‌ترین مطالعه هومر [اسطوره‌سرای یونانی] و اووید [اسطوره‌سرای رومی] هستند. در روایت هومر، وقتی پرسفونه به تسفوس مشغول بازی با گل‌ها بود، زئوس، مقتدرترین ایزد در بین خدایان، دستور می‌دهد تا او را ربایند. زئوس پرسفونه را به هادس می‌بخشد؛ هادس خدای جهان زیرین و فرمانروای مردگان بود که به بسیاری از شخصیت قلمروش مشهور است. در روایت اووید، ونوس، ایزدبانوی هوسباز عشق، از سوی قدرت سایر زنان بهادس می‌شود و بنابراین به پسرش، کوپید، فرمان می‌دهد تا با استفاده از یکی از تیرهایش، به ربایش پرسفونه کمک کند. در این روایت، یک پری از دوستان پرسفونه می‌کوشد تا مانع هادس شود، آغوشش را می‌کشد و بدنش را باز می‌کند تا دست خدای مردگان به دوستش نرسد. اما پری شکست می‌خورد و قدرت خدای مردگان باعث می‌شود تا پری گریان به یک برکه تبدیل شود. خدایان قدرتمند معمولاً به هر چه می‌خواهند، می‌رسند. اگرچه پرسفونه در روایت اووید «پروسرپینا» نامیده می‌شود، اما در این پیش‌درآمد برای انسجام و سراسازی بیشتر، او را با نام یونانی‌اش، پرسفونه صدا زدیم. برای مطالعه اصل این اسطوره‌ها، لطفاً به Homer, (۱۹۹۴), *The Homeric Hymn to Demeter: Translation, Commentary*, and Interpretive Essays, ed. and trans. by Helene P. Foley, Princeton, NJ: Princeton University Press. و به دگردیسی‌های اووید، به‌ویژه Bk. V، سطرهای ۲۴۱-۶۴۲ در Ovid, (۲۰۰۴).

۲. پرسفونه در چندین اسطوره و داستان باستانی که ارتباط مستقیمی با او ندارند، به‌عنوان شخص مهمی ظاهر می‌شود. موارد زیر از جمله جالب‌ترین آن‌هاست: علاوه بر هادس، پرسفونه به آدونیس، پسر آفرودیت دل‌می‌بازد. او به اورفئوس، استاد موسیقی فرصت می‌دهد تا دوباره همسر مرده‌اش، ائورودیکه را با خود ببرد؛ البته این داستان با تراژدی به پایان می‌رسد. او از ربایش دیگری که این بار، تسفوس و دوستش طرخریزی کرده بودند، فرار کرد و هادس برای مدتی تسفوس را در جهان زیرین به سنگ تبدیل کرد. وی به سیزیف اجازه داد تا برای دیدن همسرش به دنیای زندگان بازگردد. همچنین، به هرکول کمک کرد تا یکی از چندین کار محالش را به سرانجام برساند. تقریباً در تمام این موارد، پرسفونه قضاوت خردمندانه‌ای از خود نشان می‌دهد و می‌تواند مشکلات و چالش‌های پیش‌روی موجودات فناپذیر و فناناپذیر را به‌روشنی تشخیص دهد.

بی‌حد و حصر و وحشتناک عصبانی شد. حتی علف‌ها هم از خشمش به ریشه افتادند. چند نفر شاهد اقدام خشونت‌آمیز هادس بودند که دمتر آن‌ها را نمی‌شناخت و آن‌ها هم جرئت دهن‌لقی برای هادس نداشتند. بنابراین، زمانی که دمتر باید در زیر زمین به دنبال دخترش می‌بود، در قلمرو اشتباهی سرگردان می‌شود و در جست‌وجوی، دخترش زمین را زیر پا می‌گذارد.^۱ در یک‌جا وقتی که دمتر از داغ فراق دخترش می‌سوخت، تمام قدرت‌های فوق‌العاده‌اش را رها کرده و دست به نابودی هر چیزی که می‌روید می‌زند، زمین را سخت می‌کند و به موجوداتش گرسنگی می‌دهد. وقتی ایزدان متوجه می‌شوند که دمتر چه وحشتی برپا کرده است، دستور می‌دهند تا مادر و دختر همدیگر را ببینند تا بتوانند دوباره لعبتکانشان، یعنی انسان‌های فانی را به دست آورند. در پایان، ایزدانوهای قدرتمند معمولاً به آنچه که می‌خواهند می‌رسند؛ حتی اگر اوضاع بر وفق مرادشان پیش نرود.

این دیدار نهایی بین مادر و دختر، چشمه کوچکی از دیدگاه پرسفونه در اختیارمان می‌گذارد؛ به‌ویژه در این مورد که او می‌دانست مادرش چه چیزی را می‌خواهد و باید بشنود. پرسفونه برای مادرش تعریف کرد که در حال بازی با دوستانش بود که ربوده شد، حالا ملکه حاکم شهر در دنیای مردگان چند دانه انار خورده است. وقتی دمتر ماجرای دانه‌های انار را شنید، شش‌گرفت و پس افتاد. فوراً فهمید که رازی محکم پشت آن دانه‌هاست؛ زیرا دخترش را در هر دو قلمرو قفل می‌کنند و بیش از حد توانش، دخترش را از او دور می‌کنند. بنابراین، ما به نحوی افسانه‌ای، از طریق این فراق و وصال مجدد که با دانه‌های انار به راه افتاده، فصل‌ها را تجربه می‌کنیم؛ پاییز و زمستان نمایانگر زمانی است که دمتر دنیا را به خاطر فراق دخترش مجازات می‌کند. در عوض، بهار و تابستان نمایانگر مزدگانی سرور آفرینی است که دمتر با وصال دوباره دخترش، به جهان هدیه می‌دهد.

۱. ایزدانوی باهوش، ماهیت ایزدی خود را پنهان می‌کند تا به شکل انسانی فانی ظاهر شده و برای یافتن دخترش به جست‌جو بپردازد. در نهایت، (به‌عنوان جایگزینی برای بچه گم‌شده‌اش) از پسر یک پادشاه و ملکه مراقبت می‌کند. یک‌شب در قصر، مادر کودک، متانیرا زاغ‌سیاه ایزدانو را چوب می‌زند و متوجه می‌شود که دمتر به رسم تشریفات ایزدی، پسرش را در آتش فرومی‌برد. قابل درک است که چون مادر نمی‌دانست این پرستار، ایزدانو است، داد می‌زند تا جلوی او را بگیرد.

این داستان بسیار پیچیده و پر از تضاد است. دمتر خشم و اندوهش را بر جهان جاری می‌کند و هرچه را که در فراق ناگهانی دخترش بروید، می‌کشد؛ اما در همان زمان، پرسفونه در قلمرو جدیدش به‌عنوان حاکم به خود می‌بالد. دمتر احساس می‌کند که در دنیایی مملو از حیات، زندگی از چنگش خارج می‌شود. دخترش برعکس، زندگی‌اش را کشف می‌کند و در قلمرویی مملو از مرگ، تبدیل به کسی می‌شود که هست. در بالای زمین، هنگام بازی با دوستان، پرسفونه را همان دختر صدا می‌زدند (به یونانی: korē). اما در مقام ملکه، او را با نام خودش که تقریباً همیشه با واژگان یونانی متفکر، دورانیش، شریف، خردمند و مقدس می‌آید، صدا می‌زنند. او دیگر فقط دختر یک ایزدبانو نیست، بلکه نوعی الوهیت و نیز قدرت‌های خودش را دارد. پرسفونه وقتی با مادرش صحبت می‌کند، به طرز بارزی این جزئیات را حذف می‌کند.

www.ketab.ir